

سبک های دلبستگی و محرومیت های ارتباطی

دکتر مالک میرهاشمی^۱ و دکتر محمد رضا نیکخو^۲

هدف اساسی این طرح پژوهشی، شناسایی تاثیر ناپینایی و ناشنوایی بر سبک های دلبستگی با در نظر گرفتن متغیرهای جنس و وضعیت تاهل است. بر اساس پژوهش علی - مقایسه ای و اجرای پرسشنامه ی دلبستگی هیزن و شاور روی ۱۱۴ نفر از آزمودنی های عادی، ناشنوا و نابینا که با روش غیر تصادفی انتخاب شده بودند، اطلاعات لازم جمع آوری شد. نتایج تحلیل آماری آزمون آگروه های مستقل، تحلیل واریانس یک طرفه و تحلیل واریانس دو طرفه نشان می دهد که عامل جنس و وضعیت تاهل در تبیین سبک های دلبستگی نقش ندارند. وضعیت ارتباطی آزمودنی ها در سبک های دلبستگی موثر است. همچنین، معلوم شد که افراد نابینا بیشتر از افراد ناشنوا از سبک اجتنابگر، پیروی می کنند.

واژه های کلیدی: سبک های دلبستگی، وضعیت ارتباطی، کودکان استثنایی، ناشنوایی و نابینایی.

مقدمه

دلبستگی^۳ یکی از برجسته ترین مفاهیم روان شناسی معاصر است. این مفهوم به فرایند شکل گیری و قطع شدن پیوندهای عاطفی اشاره دارد. بالبی^۴ با استفاده از دستاوردهای کردار شناسی نظریه های سبیرنتیک و اطلاعات، روان کاوی، روان شناسی تجربی، نظریه های یادگیری، روان پزشکی و رشته های مرتبط پایه های نظری و سرفصل های اصلی نظریه دلبستگی را در مجموعه ی سه جلدی معروف خود «دلبستگی و فقدان»^۵ (۱۹۷۹، ۱۹۸۰، و ۱۹۸۲) ارائه نمود. مفهوم محوری و اصلی این نظریه به توضیح و تشریح این نکته می پردازد که چگونه نوزاد از نظر هیجانی، نسبت به شخصی که وظیفه ی مراقبت و نگهداری از وی را بر عهده دارد، دل بسته می شود و نیز چگونه هنگامی که از این شخص جدا می شود دچار تنش می شود. این نظریه، تاثیرات گسترده و عمیقی

۱- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن

۱- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تنکابن

2- attachment

3- Bowlby

4- Attachment and Loss

روی مطالعات تحول کودک بر جای گذاشته و کاربردهای فراوانی در زمینه های مختلف روان شناسی و روان پزشکی داشته است. دلبستگی، پیوند عاطفی نسبتاً پایداری است که بین کودک و یک یا چند نفر از افرادی که نوزاد در تعامل منظم و همیشگی با آنها است، ایجاد می شود. زندگی نوزاد انسان حول محور یک شخص خاص که قابل دسترس است و به طور منظم به نیازهای مراقبتی او پاسخ می دهد، می چرخد و بدین ترتیب رفتار جستجوی مراقبت نوزاد با پاسخ دهی منظم تصویر مادرانه تکمیل می شود. در واقع، این رفتار، جستجوی مراقبت نوزاد است که دلبستگی نامیده می شود (مظاهری، ۱۳۷۷).

تمایل کودک به برقراری نوعی رابطه ی نزدیک با افرادی معین و احساس امنیت بیشتر در حضور این افراد، دلبستگی نامیده می شود. بچه های انواع دیگر جانداران، این دلبستگی را به شیوه های متفاوت آشکار می سازند. این پاسخ های اولیه در برابر مادر به وضوح ارزش انطباقی دارند، زیرا جاندار را از دور شدن از منبع مراقبت و گم شدن باز می دارند (اتکینسون، بی تا). در روان شناسی رشد، به رابطه ی هیجانی بین کودک و فرد بزرگسالی که از کودک مراقبت می کند دلبستگی می گویند. از این رو، رفتار دلبستگی نوعی گرایش در کودک است که به مراقبت کننده ی خود نشان می دهد. نشانه ی اصلی رفتار دلبستگی این است که کودک به دنبال مراقبت کننده ی خود و یا کسی که ارتباط نزدیکی با آن دارد، است و از عدم حضور وی نگران می شود. بالبی، از اصطلاح رفتار دلبستگی نه فقط برای پاسخ به جدایی کودک از مراقبت کننده استفاده می کند بلکه آن را واکنش طبیعی به هرگونه آشفتگی عنوان می نماید (ربر، ۱۹۸۵). طبق نظر بالبی وابستگی زمانی بوجود می آید که « رابطه ی گرم، صمیمانه و پایا بین کودک و مادر که برای هر دو رضایتبخش و مایه ی خوشی است » وجود داشته باشد (پورافکاری، ۱۳۷۶).

بالبی می گوید، ما فقط با در نظر گرفتن محیط انطباقی می توانیم رفتار انسان را دریابیم، یعنی باید آن محیط اصلی را که در آن رفتار به وجود آمده است بشناسیم. انسان ها در طول تاریخ خود احتمالاً در گروه های کوچک حرکت می کردند و در جستجوی غذا بودند و گاهی در معرض خطر حمله ی صیادان بزرگ قرار می گرفتند. برای دستیابی به این حفاظت، کودکان انسان نیاز به مکانیسم هایی داشتند که (آنان را نزدیک والدین خود نگاهدارد، بدین معنی که در آنان باید رفتارهای پیوستگی پدید می آمد). رُست ها و نشانه هایی که نزدیکی به مراقبان را تسهیل کند و

موجب تداوم آن گردد). شکل گرفتن این پیوستگی انحصاری، موازی با فرایند نقش پذیری در گونه های دیگر است. بالبی در ضمن بحث خود از رفتارهای پیوستگی (همچون گریه، خنده و تعقیب) به عنوان غرایز، صحبت می کند. منظور او این است که چنین رفتارهایی در اساس، ذاتی است و تقریباً در همه ی اعضای یک گونه، الگوی کاملاً مشخصی دارد و واجد ارزش انطباقی برای یک گونه است (بالبی، ۱۹۷۹).

بالبی در قلمرو روان شناسی مرضی با الهام از آثار هارلو^۱ به توصیف واکنش هایی در کودکان نسبت به جدایی از مادر پرداخته است. وی در کودکان ۱۳ تا ۳۲ ماهه مراحل متوالی سه گانه ای را به عنوان مرحله ی اعتراض، مرحله ی نومیدی و مرحله ی دل بریدگی مشخص ساخته است. این مراحل پیامد ناپدید شدن مادر و تنها ماندن کودک هستند. بالبی واکنش نسبت به جدایی را مبنای واکنش های ترس و اضطراب در انسان می داند (منصور و دادستان، ۱۳۷۶).

آینس ورث^۲ و همکاران (۱۹۷۸) رفتار کودکان با افراد غریبه و مراقبت را مورد بررسی قرار داد. بر مبنای مشاهدات آینس ورث که به رفتارهای بازی کودکان توجه بیشتری داشت، مشخص شد که واکنش های اضطراب کودکان و افراد غریبه می تواند به عنوان یکی از نقاط متمایز سبک های دلبستگی شناخته شود و هنگامی که مراقب کودک دوباره نزد کودک بر می گردد واکنش آنی کودک به مراقبش که وی را برای مدت کوتاهی ترک کرده است، معرف سبک دلبستگی است. بر این مبنای بود که آینس ورث پس از ده سال تحقیق و مشاهده ی مستمر، به سه نوع سبک دلبستگی دست یافت که به عنوان سبک های دلبستگی اجتنابی، دل بسته ایمن و مقاوم (دوسوگرا) شناخته شده است. در زمینه ی دلبستگی، هر چند که سبک های دلبستگی سه گانه آینس ورث کارآیی خود را ثابت کرده است ولی بارثولومئو و هورویتس^۳ (۱۹۹۱) الگوی چهارگانه ای را مطرح کرده است که مبنای آن دو محور اضطراب و اجتناب می باشد. بارثولومئو عنوان کرد دو نوع اجتناب متفاوت از صمیمیت وجود دارد، اجتناب ناشی از ترس از دیگران و اجتناب ناشی از نفی دیگران. در این الگو بارثولومئو و هورویتس لغت اجتناب را برداشتند و دو گروه ترسان و نفی کننده را جایگزین کردند. آنها همچنین لغت مضطرب را با دل مشغول جایگزین ساختند. این چهار سبک دلبستگی تحت عنوان افراد ایمن، دل مشغول، ترسان یا اجتناب گر و نفی کننده

1- Harlow

2- Ainsworth

3- Bartholomew & Horowitz

مطرح می شوند. کلر^۱ (۱۹۹۴)، دلبستگی بزرگسالان را به عنوان روابط دو به دویی تعریف می کند که همجواری با یک شخص ویژه و ترجیح داده شده، منجر به دست یافتن به امنیت یا حفظ شدن «احساس ایمنی» می گردد. برمن و اسپرلینگ^۲ (۱۹۹۴) دلبستگی بزرگسالان را به این صورت تعریف می کنند، «دلبستگی بزرگسالان، گرایش پایدار شخص به تلاش ویژه ای برای دست یافتن یا حفظ همجواری و ارتباط با یک شخص خاص است که توانایی فراهم آوردن سلامت و امنیت جسمی و روان شناختی وی را دارد» (نقل از مظاهری، ۱۳۷۹).

امروزه، نظریه ی دلبستگی در افراد بزرگسال، مرکز توجه ی روابط هیجانی عمده بوده و می تواند چارچوبی سودمند را در راستای مفهوم سازی و شیوه های درمانی در ارتباط با بزرگسالان مشکل دار ارائه دهد و نظریه ی دلبستگی بزرگسالان بعنوان یکی از مراکز توجه ی مشاوران در زمینه های مشاوره با افرادی است که روابط بین فردی معیوبی را تجربه می کنند (اردمن و کافری^۳، ۲۰۰۳).

اثرات دلبستگی، نه تنها بر روی روابط بین فردی بلکه در زمینه ی آسیب شناسی روانی افراد بزرگسال حایز توجه است. رخدادهایی که در ارتباط با دلبستگی کودک بوده، به گونه ای غیر مستقیم می تواند جنبه هایی از احساس و افکار فرد بزرگسال را نیز شامل شود. سبک های دلبستگی بر روی تفکر، احساس و خاطرات افراد بزرگسال اثر گذاشته و بعنوان یکی از عواملی شناخته می شود که در تشخیص آسیب شناسی روانی، چشم اندازهای نوینی را منعکس ساخته اند (کاسیدی^۴ و شاور، ۱۹۹۹).

اگر چه بالبی و آینس ورث، عناصر نظام دلبستگی را در زندگی بزرگسالی شناسایی کردند ولی آنها رهنمودهای نسبتاً اندکی را برای کنش های خاص آن مطرح ساختند. علی رغم اینکه توجه ی فزاینده ای در مطالعه ی دلبستگی بزرگسالی در دهه ی قبل شده است ولی هنوز هم تحقیقات متفاوتی که در این زمینه ارائه می شود، به شناسایی تفاوت های فردی و اثرات آن بر روی مولفه های دلبستگی و انواع دلبستگی معطوف است (کراول و تری باکس^۵، ۱۹۹۵، هیزن و شاور، ۱۹۸۷، مین و گلدوین^۶، ۱۹۹۴) ولی هنوز هم نمی توان تحول هنجار گونه دلبستگی را

1- Keller

2- Berman & Sperling

3- Erdman & Caffery

4- Cassidy

5- Crawell & Ttibox

6- Mean & Goldwin

در افراد بزرگسال مشاهده نمود (نقل از کلولا و^۱، ۲۰۰۱). کودکان استثنایی، از ویژگی‌های خاص روان‌شناختی برخوردارند و متخصصان باید تاکید فزاینده‌ای به جنبه‌های روان‌شناختی کودکان استثنایی داشته باشند. از جمله ویژگی‌های روان‌شناختی که در برنامه ریزی‌های مرتبط با آموزش و پرورش کودکان استثنایی مطرح می‌شود سازه‌ی دلبستگی است. این سازه، به ارتباط اولیه‌ی افراد با نگهدارنده‌شان معطوف است و از اهمیت و پیچیدگی فزاینده‌ای برخوردار است. در حال حاضر، به بررسی سبک‌های دلبستگی افراد بزرگسال توجه خاصی مبذول گردیده و پژوهشگران به دنبال این هستند تا اثرات سبک‌های دلبستگی را بر روی رفتار بزرگسالی تعیین نمایند.

سبک‌های دلبستگی کودکان استثنایی را به راحتی نمی‌توان بررسی کرد، زیرا کودکان استثنایی در طیف وسیعی از ویژگی‌ها متفاوت بوده و این طیف در ابعاد گوناگونی نمود می‌یابد. شاید این گونه پراکندگی‌ها در حیطه‌ی کودکان استثنایی است که برخی از نظریه پردازان را فقط به سوی قشری خاص از کودکان استثنایی و یا کودکان استثنایی با محدودیت ویژه سوق داده است. در واقع، مشکل است که بتوان سبک‌های دلبستگی افراد با اختلال‌های روانی - حرکتی را در طیف سبک‌های دلبستگی ناشنوایان جای داد. این گونه تفاوت‌ها در سطوح متفاوت استثنایی موجب بروز مشکلاتی شده است که این مشکلات در بررسی سبک‌های دلبستگی نیز منعکس می‌شود. در نتیجه باید برای شناسایی سبک‌های دلبستگی کودکان استثنایی، به قشر خاصی از این کودکان تاکید کرد تا بتوان جمع‌بندی دقیق‌تری را صورت داد. کودکان نابینا و ناشنوا در طیف محدودتری از کودکان استثنایی جای می‌گیرند و به راحتی می‌توان آنها را در طبقه‌ی افراد استثنایی با محدودیت ارتباطی جای داد و به مطالعه‌ی سبک‌های دلبستگی آنها پرداخت. از این طریق می‌توان به پاسخ‌های متفاوت و بخصوص شناسایی عوامل محیطی و فقدان محرک‌های دیداری و شنیداری در تحول دلبستگی دست یافت.

در برخی حیطه‌ها می‌توان واکنش‌های دلبستگی کودکان استثنایی را با کودکان عادی یکسان فرض کرد ولی بعلاوه عدم صدای مادر و فقدان لحن خوشایند مادر، کودکان ناشنوا محرومیت‌های خاصی را در ارتباط با نگهدارنده‌ی اولیه و یا مادرشان تجربه می‌کنند. از این رو بی‌علت نیست که کودکان ناشنوا زمینه‌ی مستعدی را برای سبک‌های دلبستگی ناایمن نشان می‌دهند. کودکان ناشنوا از ویژگی‌های شخصیتی متفاوت با افراد عادی برخوردار هستند. مک‌گوایر و

میرز (۱۹۸۱) اعتقاد دارند، بین محرومیت های بدنی و ناسازگاری شخصیت، ارتباط وجود دارد. آنها در مطالعه ی خود که ۲۷ کودک نابینای مادرزاد یک تا چهار ساله رامورد مطالعه قرار دادند به این نتیجه دست یافتند که اگر کودکان نابینای مادرزاد در معرض و مخاطره مشکلات شخصیتی هستند، خطر ابتلا اختلال های شخصیتی مبنای زیستی - شیمیایی ندارد و این اختلال ها ریشه ی روانزاد دارد. لوونفلد^۱ (۱۹۸۷) اعتقاد دارد که نقص بینایی، فرد نابینا را بیشتر در معرض فشار عصبی و احساس ناایمنی و یاس قرار می دهد و بجز عامل نابینایی و اثر آن بر شخصیت فرد، منبع دیگری از برخورد و تضادهای احتمالی وجود دارد.

بلانک^۲ (۱۹۵۹) نیز نقل می کند که احتمال اختلال شخصیتی افراد دچار معلولیت بینایی، دوران انتظار نیست و بر این امر تاکید می ورزد که « تحول خود » این گونه افراد، اساسا وابسته به تماس های بدنی، ارتباط عشق و محبت مادر است. در اینجا به راحتی می توان به ارتباط دلبستگی با عارضه ی ناشنوایی و اثرات سبک های دلبستگی در تحول شخصیتی ناشنوایان، توجه خاصی مبذول کرد (نقل از شریفی در آمدی و کامکاری، ۱۳۸۱).

از آنجا که کودکان نابینا، بعلت فقدان تماس چشمی و محرومیت های محیطی ناشی از ضعف بینایی مشکلات فزاینده ای را در ارتباط با مادر خویش تجربه می کنند، نه تنها واکنش لبخند اجتماعی را با اندکی تاخیر نشان می دهند بلکه، سبک های دلبستگی ناایمن در این افراد نسبت به کودکان عادی بالاتر است. شواهد نشان می دهد که تفاوت های معنی داری بین سبک های دلبستگی افراد نابینا و عادی وجود دارد. کودکان نابینا همواره از سبک های دلبستگی ناایمن و بخصوص سبک های دلبستگی اضطرابی در شکل گیری روابط بین فردی استفاده می کنند. با این حال، روند بررسی مقایسه ای سبک های دلبستگی در افراد نابینا و ناشنوا تنها معطوف به زمینه های ارتباطی نیست بلکه، امروزه به شناسایی سبک های دلبستگی در افراد نابینا و ناشنوا پرداخته شده است و علاوه بر بررسی روند تحولی، تلاش می گردد تا به اثرات سبک های دلبستگی در روابط اجتماعی و آموزش اجتماعی پرداخته شود تا از این طریق بتوان اطلاعات ضروری و کاربردی را در راستای آموزش مهارت های اجتماعی به کودکان نابینا و ناشنوا بدست آورد. این روند، به شناسایی ارتباط سبک های دلبستگی و حتی نوع عشق در بزرگسالان نابینا و ناشنوا نیز ادامه یافته و

1- Lonfield

2- Blank

پژوهشگران به دنبال این هستند تا بتوانند اثرات سبک های دلبستگی در افراد نابینا و ناشنوا را در روابط صمیمی بین فردی آنها و بخصوص روابط زناشویی بررسی نمایند. در نهایت، می توان نتیجه گیری کرد که بررسی سبک های دلبستگی در افراد نابینا و ناشنوی مجرد و متاهل، بعنوان یکی از اقدامات ضروری در راستای شناسایی ابعاد روان شناختی آنان است. در صورت انجام این گونه تحقیقات، می توان به شناخت اثرات سبک های دلبستگی در روابط اجتماعی افراد نابینا و ناشنوا دست یافت و حتی روابط بین فردی را به عنوان یکی دیگر از زمینه های تحقیقاتی مطرح کرد. تحقیقات نشان می دهد که سبک های دلبستگی با روابط بین فردی ارتباط دارد و همواره سبک های دلبستگی نایمن، رشد اجتماعی ضعیف و اختلال های روان شناختی را نشان می دهند و به راحتی می توان اثرات سبک های دلبستگی را در رفتارهای بزرگسالی مشاهده کرد (برن^۱ و شاور، ۱۹۹۵). با توجه به آنچه گفته شد در این پژوهش به دنبال بررسی سبک های دلبستگی افراد نابینا، ناشنوا و عادی و مقایسه ی آنها با یکدیگر بوده ایم و بر آن بودیم تا معلوم کنیم که آیا تعامل معنی داری بین نابینایی و ناشنوایی، عامل تاهل و عامل جنسیت در تبیین سبک های دلبستگی وجود دارد.

روش

جامعه ی آماری و روش نمونه گیری

جامعه ی این تحقیق، مشتمل بر کلیه ی زنان و مردان مجرد و متاهل ساکن شهر تهران است که به سه گروه افراد عادی، نابینا و ناشنوا تقسیم شده اند. در این تحقیق، از روش نمونه گیری غیر تصادفی در دسترس استفاده شده است. بدین ترتیب که با توجه به وضعیت نابینایی و ناشنوایی و همچنین عامل جنس، نمونه از مراکز آموزش افراد نابینا و ناشنوی وابسته به بهزیستی و افراد عادی انتخاب شده است. بنابراین، تعداد ۳۴ نفر نابینا و ۳۹ نفر ناشنوا از مراکز آموزش افراد نابینا و ناشنوی وابسته به بهزیستی و ۴۱ نفر از افراد عادی، به صورت نمونه های در دسترس، تحت آزمون قرار گرفتند.

ابزار

پرسشنامه ی سبک های دلبستگی بزرگسالان هیزن و شاور: یک ابزار اندازه گیری تک عاملی خود سنجی است (هیزن و شاور، ۱۹۸۷). این پرسشنامه دارای سه عبارت توصیفی از احساس های

فرد درباره راحتی یا نزدیکی و صمیمیت در روابط است. این توصیف ها بر پایه ی تعمیم توصیف های آینس ورث و همکاران (۱۹۸۷) از طبقه بندی های دلبستگی نوزادان و تبدیل آنها به گونه هایی که متناسب با روابط بزرگسالان باشد تهیه شده اند. در پرسشنامه ی سبک های دلبستگی بزرگسالان، هر توصیف، نشانگر یکی از سه سبک دلبستگی (ایمن، آشفته- سردرگم، و اجتناب گر) است و آزمودنی ها بایستی یکی از توصیف ها را که بهتر از همه، احساس آنها را در روابط نزدیک و صمیمانه وصف می کند، انتخاب کنند (هیزن و شاور، ۱۹۸۷).

روایی این پرسشنامه از نوع روایی محتوایی است، بدین معنی که محتوای گویه های آن با مفاهیم ساختاری نظریه ی دلبستگی و بسط تعاملی آن با روابط بزرگسالان همخوانی و هماهنگی کامل دارد. در این مطالعه، ضریب اعتبار بازآزمایی این پرسشنامه در یک فاصله ی زمانی نزدیک به یک ماه ۰/۸۲ به دست آمد که اعتبار قابل قبولی محسوب می شود.

یافته ها

به منظور توصیف و تحلیل داده ها از روش های آماری آزمون t گروه های مستقل، تحلیل واریانس یک طرفه و تحلیل واریانس دو طرفه استفاده شده است. در این قسمت، ابتدا نتایج آزمون آماری t استودنت برای مقایسه ی میانگین های آزمودنی ها به تفکیک جنس (زن و مرد) و وضعیت تاهل (متاهل و مجرد) در میزان دلبستگی و سبک های دلبستگی (۳ سبک) ارایه می شود.

جدول ۱: شاخص های آماری مربوط به نمره های آزمودنی ها در پرسشنامه ی دلبستگی (سبک های ایمن، آشفته، سردرگم و اجتناب گر) $n = 114$

متغیرها	شاخص ها	میانگین	انحراف معیار	خطای معیار	فاصله اعتماد
سبک دلبستگی ایمن	۵/۸۵۰	۲/۱۴۶	۰/۲۰۱	۰/۲۰۱	۵/۴۵-۶/۲۴
سبک دلبستگی آشفته - سردرگم	۲/۷۷۱	۲/۰۲۶	۰/۱۸۹	۰/۱۸۹	۲/۳۹-۳/۱۴
سبک دلبستگی اجتناب گر	۳/۰۶۱	۲/۲۵۱	۰/۲۱۰	۰/۲۱۰	۲/۶۴-۳/۴۷

جدول ۲: خلاصه ی نتایج آزمون t استودنت درمورد مقایسه ی سبک های دل بستگی به تفکیک

جنس			
متغیر وابسته	سبک ایمن	سبک آشفته - سردرگم	سبک اجتناب گر
میانگین	۵/۶۸	۲/۶۳	۳/۳۹
مونث	۶/۱۱	۲/۹۷	۲/۵۵
مذکر	۱/۰۴۶	۰/۸۷۵	۲/۰۷۲*
t	۰/۲۹۸	۰/۳۸۳	۰/۰۴۱
سطح معنی داری			

* معنی دار در سطح ۰/۰۵

با توجه به اینکه t محاسبه شده درخصوص میانگین نمره ی سبک های ایمن و آشفته - سردرگم (با در نظر گرفتن سطح معنی داری (۰/۳۸۳ و ۰/۲۹۸) کوچکتر از t جدول است، نمی توان فرض صفر را رد کرد. به عبارت دیگر، با ۹۵ درصد اطمینان بین آزمودنی های مونث و مذکر درنمره ی سبک های ایمن و آشفته - سردرگم تفاوت معنی داری وجود ندارد. اما، با توجه به اینکه t محاسبه شده (۲/۰۷۲) بزرگتر از t جدول با درجه ی آزادی ۱۱۲ (با در نظر گرفتن سطح معنی داری ۰/۰۴۱) است بنابراین با ۹۵ درصد اطمینان می توان فرض را رد کرد. به عبارت دیگر با ۹۵ درصد اطمینان بین آزمودنی های مونث و مذکر از لحاظ سبک اجتناب گر تفاوت معنی دار وجود دارد. با توجه به اطلاعات جمع آوری شده، سبک اجتناب گر در بین زنان بیشتر از مردان است. بنابراین فرضیه ی اول تنها درمورد سبک اجتناب گر تایید می شود.

جدول ۳: خلاصه ی نتایج آزمون t استودنت درمورد مقایسه ی سبک های دل بستگی به تفکیک

وضعیت تاهل			
متغیر وابسته	سبک ایمن	سبک آشفته - سردرگم	سبک اجتناب گر
میانگین	۵/۶۲	۲/۶۸	۲/۹۵
متاهل	۶/۰۱	۲/۸۳	۳/۱۳
مجرد	۰/۹۵۸	۰/۳۷۸	۰/۴۱۵
t	۰/۳۴۰	۰/۷۰۶	۰/۶۷۹
سطح معنی داری			

* معنی دار در سطح ۰/۰۵

جدول ۳ نتایج آزمون t درخصوص مقایسه ی میانگین های آزمودنی های متاهل و مجرد از لحاظ دل بستگی و سبک های ایمن، آشفته - سردرگم و اجتناب گر را نشان می دهد. به طور کلی، با ۹۵

درصد اطمینان می توان گفت که بین آزمودنی های متاهل و مجرد از لحاظ دلبستگی و سبک های ایمن، آشفته - سردرگم و اجتناب گرفتار معنی داری وجود ندارد. در این مرحله به منظور مقایسه ی میانگین های سه گروه آزمودنی ها به تفکیک وضعیت ارتباطی (عادی، ناشنوا و نابینا) از آزمون آماری تحلیل واریانس یک طرفه (ANOVA) استفاده شد. نتایج این آزمون در جدول ۴ ارائه شده است.

جدول : خلاصه ی نتایج تحلیل واریانس یک طرفه ی آزمودنی ها به تفکیک وضعیت ارتباطی (عادی، ناشنوا و عادی)

متغیر وابسته	سبک ایمن	سبک آشفته - سردرگم	سبک اجتناب گر
نسبت F	۵/۰۵۳*	۱۳/۷۱۷**	۳۱/۹۲۱**
سطح معنی داری	۰/۰۰۸	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰

* معنی دار در سطح ۰/۰۵ ؛ ** معنی دار در سطح ۰/۰۱

با توجه به مقادیر F به دست آمده (۵/۰۵۳، ۱۳/۷۱۷، و ۳۱/۹۲۱) درخصوص مقایسه ی میانگین های سه گروه آزمودنی ها به تفکیک وضعیت ارتباطی (عادی، ناشنوا و نابینا) به ترتیب از لحاظ سبک های ایمن، آشفته - سردرگم و اجتناب گر و سطح معنی داری آنها، حداقل با ۹۵ درصد اطمینان می توان فرض صفر را رد کرد. به عبارت دیگر، بین میانگین های سه گروه عادی ناشنوا و نابینا از لحاظ متغیر سبک های دلبستگی، تفاوت معنی دار وجود دارد.

نتایج آزمون پیگردی شفه، نشان می دهد که تنها بین میانگین های آزمودنی های عادی و ناشنوا از لحاظ سبک دلبستگی آشفته - سردرگم تفاوت معنی دار وجود دارد و این تفاوت در سطح ۰/۰۵ معنی دار است. همچنین، نتایج آزمون پیگردی شفه حاکی از این است که بین میانگین های آزمودنی های عادی و ناشنوا و ناشنوا و نابینا از لحاظ سبک دلبستگی اجتناب گر، تفاوت معنی دار وجود دارد و این تفاوت در سطح ۰/۰۵ معنی دار است.

در ادامه، با استفاده از تحلیل واریانس دو طرفه به بررسی اثر دو متغیر مستقل و تعامل بین آنها در تبیین سبک های دلبستگی می پردازیم. با توجه به نتایج تحلیل واریانس دو طرفه (جدول ۵) در خصوص تعامل بین جنس و وضعیت ارتباطی در تبیین سبک های مختلف آن، می توان نتیجه گرفت که اثر اصلی وضعیت ارتباطی (عادی، ناشنوا، نابینایی) در سطح ۰/۰۵، ۰/۰۱ و ۰/۰۱ به

ترتیب در سبک ایمن، سبک آشفته - سردرگم و سبک اجتناب گر به عنوان متغیرهای وابسته معنی دار است. در عین حال اثر اصلی جنس و تعامل جنس و وضعیت ارتباطی در تبیین سبک های مختلف دل بستگی، معنی دار نیست.

جدول ۵: خلاصه ی تحلیل واریانس دو طرفه ی جنس (مذکر و مونث) و وضعیت ارتباطی (عادی، ناشنوا و نابینا)

متغیر وابسته	سبک ایمن	سبک آشفته - سردرگم	سبک اجتناب گر
اثر جنس	F	۰/۸۹۸	۳/۳۷۸
سطح معنی داری	۰/۳۴۵	۰/۲۳۹	۰/۰۵۶
اثر وضعیت ارتباطی	F	۳/۰۷۵*	۱۲/۶۴۸**
سطح معنی داری	۰/۰۵۰	۰/۰۰۶	۰/۰۰۰
تعامل جنس و وضعیت ارتباطی	F	۰/۰۸۶	۱/۹۵۷
سطح معنی داری	۰/۹۱۸	۰/۸۰۹	۰/۱۴۶

* معنی دار در سطح ۰/۰۵ ؛ ** معنی دار در سطح ۰/۰۱

جدول ۶: خلاصه ی تحلیل واریانس دو طرفه ی وضعیت تاهل (متاهل و مجرد) و وضعیت ارتباطی (عادی، ناشنوا و عادی)

متغیر وابسته	سبک ایمن	سبک آشفته - سردرگم	سبک اجتناب گر
اثر وضعیت تاهل	F	۰/۳۴۷	۰/۰۳۱
سطح معنی داری	۰/۵۵۷	۰/۹۰۶	۰/۸۶۱
اثر وضعیت ارتباطی	F	۳/۱۸۲*	۱۲/۵۹۶**
سطح معنی داری	۰/۰۴۵	۰/۰۰۴	۰/۰۰۰
تعامل وضعیت تاهل و وضعیت ارتباطی	F	۰/۴۶۳	۰/۲۷۹
سطح معنی داری	۰/۶۳۱	۰/۱۹۸	۰/۷۵۷

* معنی دار در سطح ۰/۰۵ ؛ ** معنی دار در سطح ۰/۰۱

با توجه به نتایج تحلیل واریانس دو طرفه در جدول ۶ در خصوص تعامل بین وضعیت تاهل و وضعیت ارتباطی آزمودنی ها در تبیین سبک های مختلف آن می توان نتیجه گرفت که اثر اصلی

وضعیت ارتباطی (عادی، ناشنوا و نابینا بودن) در سطح ۰/۰۵، ۰/۰۱ و ۰/۰۱ به ترتیب در سبک ایمن، سبک آشفته - سردرگم و سبک اجتناب گر به عنوان متغیرهای وابسته معنی دار است. در عین حال، اثر اصلی وضعیت تاهل و تعامل وضعیت تاهل و وضعیت ارتباطی آزمودنی ها در تبیین دل بستگی و سبک های مختلف آن معنی دار نیست.

بحث و نتیجه گیری

سبک های دل بستگی، به عنوان یکی از مفاهیم پیچیده در روان شناسی رشد به حساب می آید. در این مطالعه با تاکید بر دیدگاه روان شناختی، تلاش شده است تا ارتباط سبک های دل بستگی و وضعیت آزمودنی ها از لحاظ محدودیت های ارتباطی (ناشنوایی، نابینایی) با سطوح تاهل و مجرد و مونث و مذکر بررسی شود.

نتایج به دست آمده از این پژوهش نشان می دهد که تاثیر عامل جنس در محرومیت های ارتباطی ناشنوایی و نابینایی در خصوص دل بستگی اجتناب گر معنی دار است ($P < ۰/۰۵$ و $t = ۲/۰۷۲$). این یافته بدین معنی است که افراد مونث در مقایسه با افراد مذکر از سبک اجتناب گر در فرایند دل بستگی پیروی می کنند. با این حال، مقایسه ی افراد متاهل و مجرد نشان می دهد که بین این دو گروه تفاوت معنی داری از لحاظ سبک های دل بستگی وجود ندارد. به عبارت دیگر، عامل وضعیت تاهل بر نوع سبک های دل بستگی موثر نیست.

در خصوص مقایسه ی میانگین های سه گروه آزمودنی های عادی، ناشنوا و نابینا نتایج تحلیل واریانس یک طرفه نشان می دهد که بین میانگین های این سه گروه در همه سبک های دل بستگی تفاوت معنی دار وجود دارد. و نتایج آزمون پیگردی شفه نیز نشان می دهد که در سبک دل بستگی تنها میانگین های آزمودنی های عادی و نابینا با هم تفاوت دارند. به عبارت دیگر، افراد عادی بیشتر از افراد نابینا، از سبک ایمن پیروی می کنند. علاوه بر این، در مورد سبک دل بستگی آشفته - سردرگم نتایج آزمون شفه نشان می دهد که افراد عادی بیشتر از افراد ناشنوا از سبک آشفته - سردرگم استفاده می کنند. نکته جالب این است که نتایج آزمون پیگردی حاکی از این است که بین میانگین آزمودنی های عادی و ناشنوا و ناشنوا و نابینا از لحاظ سبک دل بستگی اجتناب گر، تفاوت معنی دار وجود دارد. به عبارت دیگر، افراد عادی بیشتر از افراد ناشنوا از سبک دل بستگی اجتناب گر استفاده می کنند و در عین حال، افراد نابینا در مقایسه با افراد ناشنوا

بیشتر از سبک دل‌بستگی اجتناب‌گر پیروی می‌کنند و تفاوت معنی‌داری بین افراد عادی و نابینا در سبک دل‌بستگی اجتناب‌گر دیده نمی‌شود.

در ادامه‌ی تحلیل‌ها، نتایج آزمون تحلیل واریانس دو طرفه، حاکی از این است که تعامل بین متغیرهای جنس و وضعیت ارتباطی آزمودنی‌ها از لحاظ آماری معنی‌دار نیست. با این حال، باز هم اثر اصلی وضعیت ارتباطی به تنهایی در تبیین سبک دل‌بستگی آزمودنی‌ها معنی‌دار بود. علاوه بر این نتایج تحلیل واریانس دو طرفه، نشان می‌دهد که تعامل بین عامل تاهل و وضعیت ارتباطی آزمودنی‌ها از لحاظ آماری معنی‌دار نیست و دلایل کافی برای رد فرض صفر در خصوص تعامل بین این دو عامل به دست نیامد.

در نهایت، با توجه به تحلیل‌های آماری می‌توان قضاوت کرد که عامل جنس و عامل تاهل در تبیین سبک‌های دل‌بستگی، نقش مهمی ندارند ولی عامل وضعیت ارتباطی در سبک‌های دل‌بستگی موثر است. با توجه به یافته‌های تحقیق حاضر و تحقیق فرالی^۱ و شاور (۱۹۹۸) می‌توان نتیجه گرفت که عامل جنس در این مطالعه، نقش معنی‌دار ندارد و با یافته‌ی تحقیق فوق هماهنگ نیست. همچنین یافته‌های مطالعه‌ی حاضر با نتایج پژوهش کولینز^۲ و فینی^۳ (۲۰۰۰) هماهنگی ندارد و آن را تایید نمی‌کند زیرا، در این مطالعه معلوم شد که افراد نابینا بیشتر از افراد ناشنوا از سبک اجتناب‌گر پیروی می‌کنند. در حالی که نتایج کولین و فینی، عکس این یافته را نشان داده‌اند.

منابع

- اتکینسون، ریتا. ال، اتکینسون، ریچارد.، وهیلگارد، ارنست. (۱۳۷۹). *زمینه روان‌شناسی*. ترجمه محمد نقی براهنی و همکاران، جلد اول. تهران: انتشارات رشد.
- بلوم، جرالدا اس. (۱۳۸۱). *نظریه‌های روان‌تحلیل‌گری شخصیت*. ترجمه پرویز شریفی در آمدی و کامبیز کامکاری. اصفهان: انتشارات مهر قایم.
- پورافکاری، نصرت‌الله. (۱۳۷۶). *فرهنگ جامع روان‌شناسی - روان‌پزشکی انگلیسی فارسی*. جلد ۱ و ۲. تبریز: چاپ نوبهار.

1-Fraley
2- Collins
3- Feeney

مظاهری؛ محمد علی. (۱۳۷۷). الگوی دلبستگی نوزادان ایرانی. *مجله روان شناسی*، ۸ سال دوم شماره ۴.

مظاهری، محمد علی. (۱۳۷۸). الگوهای دلبستگی کودکان پیش دبستانی. *مجله روان شناسی*، ۱۲ سال سوم، شماره ۴.

مظاهری؛ محمد علی. (۱۳۷۹). نقش دلبستگی بزرگسالان در کنش وری ازدواج. *مجله روان شناسی*، ۱۵ سال چهارم، شماره ۲.

منصور، محمود، و دادستان، پریرخ. (۱۳۷۶). *روان شناسی ژنتیک*. تهران: انتشارات رشد.

Ainsworth, M., Blehar, M., Waters, E., & Wall, S. (1978). *Patterns of attachment: A psychological study of the strange situation*. Hillsdale, NJ: Erlbaum.

Bartholomew, K., & Horowitz, L. (1991). Attachment styles among young adults: A test of a four category model. *Journal of Personality and Social Psychology*, 61, 226-241.

Bowlby, J. (1982). *Attachment and Loss: Vol. 1. Attachment*. (2second ed.). New York: Basic Books.

Bowlby, J. (1980). *Attachment and Loss: Vol. 3. loss*. New York: Basic Books.

Bowlby, J. (1979). *The making and breaking of affectional bonds*. New York: Tavistock.

Brennan, K. A., & Shaver, P.R.(1995). Dimensions of adult attachment, affect regulation, and romantic relationship functioning. *Personality and Social Psychology bulletin*, vol 21, No 3.

Cassidy, J., & Shaver, P. (1999). *Handbook of attachment*. The Guilford Press New York London.

Clulow, C.(2001). *Adult attachment and couple psychotherapy*.

Collins, N. L., & Feeney, B. C. (2000). A safe haven: An attachment theory on support seeking and caregiving in intimate relationships. *Journal of Personality and Social Psychology*, 78, 1053-1073.

Erdman, P., & Caffery, T. (2003). *Attachment and family system*. Brunner-Routledge.

Fraley, R.C. & Shaver, P. R.(1998). Airport separation: A naturalistic study of adult attachment dynamics in separating couples. *Journal of personality and Social psychology*. Vol 75, No. 5, 198-1212.

Hazen, C., & Shaver, P. R. (1987). Romantic love conceptualized as an attachment process. *Journal of Personality and Social Psychology*, 52, 270-280.

Reber, A.(1985). *Dictionary of Psychology*, Development press.